نگاه آهنگساز

قلم همیشه مرهم

اتابک سهیلی
آهنگساز

برای من همکاری با شهیار در آلبوم «Cine-mot» اتفاق بزرگ و افتخارآفرینی بود؛ کسی که کلام آثار ماندگاری را برای خوانندگانی همچون فرهاد مهراد، فریدون فروغی، فائقه آتشین، داریوش اقبالی و دیگران برجای گذاشته است. به‌راستی کارنامه شهیار محکم و استوار نسل‌به‌نسل بر سر جای خود ایستاده است. جدا از همکاری و کسب تجربه از شهیار عزیز، شنیدن روند خلق آثار قدیم برای من بسیار ارزشمند بود. صمیمانه زادروز شاعر بزرگ را تبریک می‌گویم و به امید دیدار در روزی روشن و نزدیک در سرزمین‌مان، یک ضیافت، یک شب ترانه‌ناب و یک زندگی ترانه با عالیجناب عشق و نور هستم. شاعرِ بزرگ نفس‌تان گرم، دل‌تان غرق نور و قلم‌تان همیشه مرهم...

نگاه ترانه‌سرا / ۱

جملگی شاعر

شهیار سطح توقع را از ترانه بالا برد

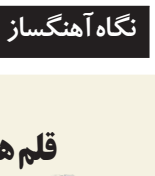

پریا تفنگ‌ساز
ترانه‌سرا

راستش را بخواهید از آن روزی که درگیر آلبوم «قدغن» شدم و شیفتگی‌ام به شهیار با «سفرنامه» بالیدن گرفت، به خودم گفتم او یعنی خالق این ترانه‌های ناب نمی‌تواند یک آدم معمولی باشد. خیال کردم که او هر بار عینک جادویی‌اش را بر چشم می‌گذارد و می‌رود به دنیای نادیدنی‌ها، آن طرف واژه‌ها را می‌بیند، دست می‌اندازد پشت سایه‌ها و آن‌چه را که تاکنون انگار نامرئی بوده است، تصویر می‌کند و می‌گوید مردم همه این نقش‌های تر و تازه را برای شما آورده‌ام. چه خوب است دنیای ترانه‌هایی که توانستیم سال‌ها مخاطب آنها باشیم؛ دنیایی که با دوباره‌گویی و عادت بیگانه است و می‌گذارد آزادانه در آسمان انگار به جنبش درآییم. در این متن سعی ندارم بیوگرافی بنویسم یا آنچه را بارها گفته شده، تکرار کنم. این متن فقط یک ادای احترام کوچک است به سال‌ها ترانگی. شهیار قنبری سفرنامه خود را از «دیگه اشکم واسه من ناز می‌کنه» با صدای گوگوش آغاز می‌کند و می‌رسد به «قصه دو ماهی» (نقطه عطف ترانه‌های او) و به گفته خودش، بند ناف ترانه او این‌چنین بریده می‌شود. آشنایی با واروژان «بوی خوب گندم» را به ارمغان می‌آورد و باریک‌بینی کودکانه‌اش راه می‌جوید به «بوی عیدی، بوی توپ»؛ شاهکاری با آهنگسازی اسفندیار منفردزاده. در ادامه حاصل همکاری او با هنرمندان بسیاری می‌شود قطعاتی فراموش‌ناشدنی که تاریخ انقضا ندارند و آلبوم‌های درخشانی که همیشه بوی تازگی می‌دهند: «بروم صد پله پایین با دریا گریه کنم/ کنج صدف مرواریدوار بی‌صدا گریه کنم/ در غزلگردی‌های تو/ تا سمفونی آبی/ سوگ مشکوک سازها را/ یکجا گریه کنم». جستن و پردازش ایده‌ی نو از ویژگی‌های ترانه‌های اوست. جوری که به گوشه گوشه زندگی نگاه می‌کند و بازیگوشانه آن را می‌کاود، سبک جدیدی است که در ترانه امروز پایه‌گذاری کرد. گرچه واژگان و دستمایه‌ها همگی ناب و نوهستند ولی مخاطبی را که با آن روبه‌رو می‌شود، دستپاچه و سر در گم نمی‌کند. همیشه راهی پیدا می‌شود که بجویی و به سرزمین یافته‌های تازه پا بگذاری. ترکیب‌های جسورانه به کمک تصویرهای ناب می‌آیند و کلیتی دلنشین می‌سازند: «با حریق یادها همسفرم/ وقتی دورم به تو نزدیک‌ترم» یا: «مرا ببخش بی‌بی بی من/ مرا ببخش قندک روشن/ مرا ببخش لاله شیشه/ مرا ببخش شعر همیشه». شاعرانگی در پیشگاه ترانه‌های شهیار خودنمایی می‌کند. او مرد همه‌فن‌حریف دنیای ترانه است. حتی اگر کاری به صدای گیرا و ملودی‌های دلنشینش هم نداشته باشیم او جملگی شاعر است و نمی‌شود این را انکار کرد. خیال‌انگیزی از دیگر جنبه‌های کامیابی ترانه‌های اوست. برای نمونه آنجا که می‌گوید: «انگار از جنس حریر و ساتنه / قطره اشکی وسط راه آهنه» لذت کشف را به مخاطب غافلگیرشده هدیه می‌کند. دوست دارم اینجا اشاره کنم به این بیت: «چشم من اندازه پنجره‌هاست / تو رو بی‌پرده تماشا می‌کنم» و بسیاری دیگر از این ترکیب‌ها و آرایه‌ها که می‌توان به‌آسانی در ترانه‌های او پیدا کرد. آثار شهیار قنبری هر آنچه قرار است ترانه را تعریف کند در خود دارد و چه‌بسا بارها و بارها پا را فراتر از آن می‌گذارد. جرأت و جسارت واژه‌پردازی در آثار او چیزی نیست که بتوانی در ترانه‌سرایان پیش از او بیابی و حتی بعدترها که عده‌ای پیدا شدند و خواستند مثل او بنویسند، نتوانستند، زیرا شهیار قنبری از ابتدا خودش بوده، هرگز هم تلاش نکرده دیگری باشد و همه این سال‌ها خویشتن خویش را روایت کرده است. او هرگز میانه نبود و حتی به هم‌سخنانش نیز اجازه نداد به ترانه‌های دم‌دستی و بی‌بها عادت کنند. او سطح توقع ما را از ترانه بالا برد و دنیای جدیدی را پیش چشم‌های پرسشگرمان به نمایش گذاشت: «صفحه کهنه یادداشت‌های من/ گفت دوشنبه روز میلاد منه/ اما شعر تو می‌گه که چشم من/ تو نخ ابره، که بارون بزنه/ آخ اگه بارون بزنه/ آخ اگه بارون بزنه».

زادروز ترانه‌سرا

ترانه تجربه، تأمل و تخیل

با شهیار قنبری به بهترین جای ترانه رسیدیم

فرزاد نعمتی
خبرنگار گروه فرهنگ

با او به «سفرهای درازی» رفته‌ایم؛ «سفره شام پر از نان غزل» و البته به بهترین جای ترانه رسیده‌ایم؛ آرتیستی تمام‌عیار و «اهل بی‌مرزترین دریا»ها که بیش از نیم‌قرن بی‌دریغ جان جهان جهانی خویش را با ما ایرانیان قسمت کرده است. چشمان بینا و گوش‌های شنوای او را قلبی سخاوتمند راهبری می‌کند و ثمره این خمیره کوک کوک‌شده این‌همه شعر، ترانه و موسیقی که با هرکدام‌شان خاطره داریم؛ عاشق شده‌ایم، حسرت خورده‌ایم، جنگیده‌ایم، غمخواری کرده‌ایم و مهمتر از همه تجربه، تأمل و تخیل دشت کرده‌ایم. ترانه شهیار، ترانه تجربه، تأمل و تخیل است. ترانه مدرن است. در ترانه اوست که «انسان نو» خود را در برابر جهان، تنها و متفرد می‌یابد و در تأمل تخیل‌گونه بر تجربه زیسته تنهایی خویش، به فهم «دیگری» و امکان جهانی جدید می‌رسد. اوست که به ما می‌آموزد آموزگار سبز و سیاه و آفتابی قرن، مارتین لوترکینگ، حق سخن را ادا کرده بود وقتی می‌گفت: «من رویایی دارم». رویای شهیار جهانی است گشوده به ساز و آواز، آمیخته به «آبی دریا» و «شوق تماشا» و در طلب زندگی و آزادی؛ دنیایی که در آن خبری از «قدغن»ها و «اجازه»های انسان‌سوز نیست.

شهیار «من‌ترین من ایرانی» اعصار است. اوست که «بی‌پرده» به تماشای جهان نشست و فروتنانه نوشت: «به کسی برنخوره، برنخوره/ من یکی پیش خودم می‌مونم/ در شب بی‌کسی و بی‌حرفی/ برای دل خودم می‌خونم/ خواب بودم، بیدار شدم/ آشتی کردم، با خودم» و از پس این صلح راستین با درون، به چنان کفایت نفسی رسید که بسراید: «به کسی چه، این صدا، این حنجره مال منه/ کی مثل من لحظه‌هاشو زیر آواز می‌زنه/ کی به جز من می‌تونه خاطره‌هاشو بشمره/ جز خود من، کی به فکر موندن و سر رفتنه». بااین‌همه «من» او ذوق «ما»شدن دارد: «تمام ناتمام من با تو تمام می‌شود». ترانه او، ترانه «ما شدن» است، ترانه «پس‌فردا»ست: «فردا دوباره از شما سبزم/ از نو پر از حرف‌های دل کوبم/ کشف عجیب دست‌هاتون از نو/ فردا دوباره بی‌خودی خوبم» و رویای جهان زیبای او چنین شمایلی دارد: «شاید جهانی تازه در راهه/ یا آخر انسان خودخواهه/ شاید که ما انسان نو باشیم/ که زرد و سرخ، سپید و سیاهه».

نگاه منتقد ۱

فکر نو کردن شب باش و سپیده

شهیار و خاستگاه ترانه نوین

حمید ناصحی
منتقد ترانه

ترانه فارسی برای رسیدن به نقطه عطفی به‌نام «ترانه نوین» مسیر پرفرازونشیبی را برای تکوین و تکامل طی کرده است. ترانه‌های محلی، لالایی‌ها، تصنیف‌های درباری، ترانک‌های کوچه‌بازار، تخت‌حوضی‌ها، پیش‌پرده‌خوانی‌ها و ترانه‌های فیلمفارسی در کنار ترانه‌های اعتراضی و اجتماعی مشروطه، تصنیف‌های دستگاهی و کلاسیک و تصنیف و ترانه‌های رادیویی، همه‌وهمه جاده‌صاف‌کن‌های حضور ترانه نوین بوده‌اند.

اما در آستانه ظهور این جریان مهم، ترانه‌سرایان صف‌شکنی مانند پرویز وکیلی، ناصر رستگارنژاد، نوذر پرنگ، تورج نگهبان و چند چهره دیگر بودند که توانستند قالب‌های کهنه و کلیشه‌ای مرسوم را بشکنند و ترانه‌هایی نوآورانه و متناسب با تحولات سرعت‌گرفته زمانه بنویسند؛ تحولاتی که در دهه ۴۰ خورشیدی همه شئون اجتماع، سیاست و فرهنگ را در ایران و جهان نشانه رفته بود. در همان ایام، نیاز رسانه‌ها به ارائه آثاری برای جلب ذائقه آن نسل‌ها به سرمایه‌گذاری‌های بی‌سابقه برای تولید ترانه‌هایی به‌روز انجامید. تلویزیون نوپای ملی نیز در همین مسیر برنامه‌هایی برای تولید شوهای موسیقی داشت. امکانات استودیوهای تلویزیون اما برای آن حجم از تولید، کافی نبود. این‌جا بود که استودیو طنین به‌عنوان اولین استودیوی خصوصی که از رسانه حکومت، سفارش تولید ترانه گرفت تبدیل به محور جریان ترانه نوین شد. تورج نگهبان از مؤسسان این استودیو و اولین ترانه‌سرای آن بود. او در آن زمان چهره‌ای مطرح در تصنیف و ترانه فارسی به حساب می‌آمد. دومین ترانه‌سرای این استودیو، ایرج جنتی‌عطایی جوان بود. پدر ایرج، مدیریت رادیو نیروهوایی را به عهده داشت که مرکز انتشار ترانه‌هایی خارج از چارچوب‌های رسانه‌های دولتی شده بود و جریان پرطرفدار ترانه کوچه‌بازاری را می‌شد از آن رادیو دنبال کرد. ایرج نیز پیش از پیوستن به طنین، ترانه‌هایی در فضای تصنیف‌های ایرانی و کوچه‌بازاری می‌نوشت. منوچهر سخایی، تهیه‌کننده شوی زنگوله‌های تلویزیون، قراردادی برای تولید چندین ترانه در هفته به این استودیو داد. نگاه مدرن سخایی، مدیران و آهنگسازان طنین به موسیقی و ترانه، نقطه آغاز تحولی بزرگ شد. این تحول بزرگ اما نیاز به دو چهره کلیدی داشت؛ واروژان و شهیار.

واروژان پس از رهاکردن هنرستان و تجربه‌های اولیه نوازندگی و آهنگسازی به آمریکا رفته بود و در بازگشت، تجربیاتی گران‌سنگ را به ذوق و نبوغ وافرش پیوند زده بود تا موسیقی ایران را در مسیری تازه قرار دهد. مدتی به‌عنوان رهبر ارکستر هنر برای مردم فعالیت کرد و پس از آن بود که با پیگیری سخایی برای ارتقای کیفی ترانه‌های تولیدشده در استودیو طنین به آن جمع تاریخ‌ساز پیوست.

شهیار نیز پس از تجربه زندگی در لندن در دهه ۱۹۶۰ میلادی و آشنایی با فضای موسیقی نوجوی آن روزگار در بازگشت به ایران تجربه‌های هنری گوناگونی را از سر گذرانده بود. شهیار نوجوان به‌واسطه جایگاه پدرش حمید قنبری، خیلی زود توانست استعدادش را در حوزه رسانه و ترانه مانند تولید برنامه‌های رادیو و ترجمه ترانه برای مجله جوانان نشان دهد. حمید قنبری هم هوشمندانه او را به حلقه طنین معرفی کرد تا سومین ترانه‌سرای آن استودیو و جوان‌ترین آن‌ها، آغازگر مسیری تازه در ترانه فارسی نام بگیرد. اولین ترانه‌های منتشرشده شهیار در استودیو طنین اجرا شدند. اما آن‌چه او را از ایرج و تورج متمایز می‌کرد، همین وصل نبودنش به پیشینه اجرایی در ترانه مرسوم فارسی تا پیش از طنین بود. او این امکان را داشت تا با بهره‌گیری از آشنایی گسترده‌اش با ترانه‌های روز غربی و همراهی موزیسین‌های برجسته‌ای مانند واروژان، اتابکی، افشار و منفردزاده طرحی نو دراندازد. ترانه‌های او در قیاس با ترانه‌های جنتی‌عطایی و از منظر ادبی، ساده‌تر جلوه می‌کرد و همین موضوع، ارزیابان ترانه‌ها را به این نتیجه می‌رساند که ترانه‌های شهیار کیفیت لازم برای انتشار در رسانه‌های رسمی را ندارند. اما اعتماد آهنگسازان طنین به او و هنرش نشان داد که نقطه قوت ترانه‌های شهیار، ترانگی سرشار آن‌هاست.

تلفیق موسیقی با سروده‌های قنبری به نتایج شگرفی می‌رسید. ترانه‌های او بسیار گوش‌نواز می‌شدند و همین ویژگی ثابت کرد فرمول‌های قدیمی خلق ترانه برای تلفیق با موسیقی مدرن، جوابگو نیست و باید سراغ شیوه سهل و ممتنع شهیار رفت؛ زبانی امروزین و ساده همراه با واژه‌آرایی‌ها و عبارت‌پردازی‌های دلنشین که به ورطه سطحی‌بودن و ابتذال نیز نمی‌افتاد. ترانه‌های درخشانی مانند دو ماهی، مرد تنها، جمعه، کودکانه و بوی خوب گندم، نمونه‌های برجسته شیوه ترانه‌سرایی شهیار در آغاز راهند. این ترانه‌ها در کنار توجه به ویژگی‌های زبانی و ادبی زبان فارسی، نگاهی جدی به شکل روایت، مضمون‌پردازی و فرم و ساختمان ترانه غربی دارند. جریان ترانه نوین در کنار این نوجویی‌ها و جسارت‌های شهیار البته

نگاه منتقد ۲

خورشید خانم‌ها تر از من و شماست

زن و زنانگی در ترانه شهیار قنبری

احسان رعیت
منتقد ترانه

«زن» عنصری جدانشدنی از ترانه‌های شهیار قنبری است. او حتی در ترانه‌های غیرزنانه‌اش، نیم‌نگاهی به زنان و خواسته‌هایشان دارد، گویی ذهن شاعر پیوسته درگیر زنان و دغدغه‌های آنان است. آنجا که در ترانه «نون و پنیر و سبزی» یک دختر بچه (گیس گلابتون) را وارد ترانه می‌کند: «کنار شهر آینه جنگل سبز شیشه بود/ برای گیس گلابتون اون روز مثل همیشه بود». جایی دیگر هم در ترانه «برمیگردم»، عطر خواهرش را دلیل بازگشت می‌داند: «بر می‌گردم خواهرم را ببوییم». اما برای بررسی دقیق‌تر نگاه شهیار به زنان باید سراغ ترانه‌های زنانه او رفت؛ ترانه‌هایی مثل «خورشید خانم»، «گستاخی»، «آی مردم مُردم» و حتی ترانه‌های عاشقانه‌ای که حضور زنان در آن‌ها پررنگ‌تر است.

در میان ترانه‌های زنانه شهیار قنبری، «گستاخی» با صدای گیتی پاشائی ترانه متفاوتی است. ترانه «گستاخی» که برای تیتراژ فیلم سینمایی‌ای به همین نام نوشته شده، زنی را به تصویر می‌کشد که خود را «کنیز» و مرد محبوبش را «سرور» خطاب می‌کند! شهیار در کتاب «دریا در من»، در مورد این ترانه می‌نویسد: «این ترانه را هواداران برابری زن و مرد دوست نمی‌داشتند. من هم امروز با این ترانه گرفتاری دارم. با این همه از یاد نبرید که «گستاخی» غمنامه مادربزرگ است. قصه سرسپردن و خاموش‌ماندن. قصه زخم‌های کهنه زن شرقی.» به‌نظر می‌رسد شهیار با این پانوشت تلاش کرده معنای ترانه را تلطیف کند زیرا خود ترانه نشانی از غمنامه بودن ندارد و صرفاً ترانه‌ای عاشقانه برای تیتراژ یک فیلم است. اما اگر این ترانه را در کنار ترانه‌های دیگر شهیار بررسی کنیم، منصفانه است که بگوییم او تقریباً در هر ترانه‌ای که به زنان اشاره کرده، دغدغه و نگاهی انسانی به زن دارد. حتی در عاشقانه‌هایش هم می‌توان دید که او تلاش دارد نگاهی برابری‌خواه به رابطه زن و مرد داشته باشد.

البته عشق یکسویه سابقه‌ای دیرین در ادبیات فارسی دارد. عشقی که در آن یا عاشق به‌شکلی خفت‌بار به دنبال معشوق است و هر ذلتی را می‌پذیرد: «مرا به هیچ بدادی و من هنوز برآنم/ که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم» (سعدی). یا به معشوقِ خودخواه، که عاشق را دوست ندارد، با کلامی طعنه‌آمیز می‌تازد: «صبر کردم بر جفای او غلط کردم غلط/ دل نهادم بر وفای او غلط کردم غلط» (وحشی). این نگاه یکسویه حتی امروز هم در ترانه فارسی دیده می‌شود اما شهیار در اکثر ترانه‌های عاشقانه‌اش تلاش کرده ارتباطی مدرن‌تر را بین زن و مرد به تصویر بکشد. او در ترانه «به من تکیه کن» که در سال ۱۳۵۶ نوشته، می‌گوید: «به من تکیه کن! تکیه کن!/ که خاصیت عشق را می‌شناسم... در آغاز دفترچه مشق‌هایم/ تو را گرچه «من» بود، «ما» می‌نویسم...». جدا از این نمونه، بازی با دو ضمیر «من» و «ما» یکی از پرتکرارترین بازی‌های کلامی در آثار شهیار قنبری است که نشان می‌دهد شاعر به چیزی بیشتر از «من» می‌اندیشد.

او در جایی از ترانه‌ی «بی‌بی آبی» می‌سراید: «مرا ببخش اگر تو را به باد سپردم/ اگر تو را به اوج ترانه نبردم/ مرا ببخش اگر رفیق و یار نبودم/ مرا ببخش اگر که ماندگار نبودم». تاریخ سرایش این ترانه در کتاب «دریا در من»، ۱۳۷۲ -۱۳۶۸ ذکر شده است؛ یعنی بیش از ۳۰ سال پیش، شهیار قنبری نادیده گرفتن زن را محکوم و از او عذرخواهی کرده است: «مرا ببخش بی‌بی بی‌من/ مرا ببخش قندک روشن...».

دغدغه‌های شهیار در ترانه‌هایی که برای زنان یا از زبان زنان نوشته، دغدغه‌های انسان امروز است. «خورشید خانم» ترانه دیگری است که سه‌دهه پیش و در سال ۱۳۷۱ منتشر شده و از دغدغه‌هایی می‌گوید که فراتر از دهه ۷۰ است؛ دغدغه‌هایی که با گذشت سه‌دهه از سرایش «خورشید خانم» به دغدغه بخش بزرگی از نسل جدید زنان ایرانی تبدیل شده‌اند. گویی شاعر، آینده‌ای را پیش‌بینی کرده که در آن، زنان به دنبال آزادی‌های مدنی خود هستند: «... باید بدونه عاقبت/ دو بال پرواز می‌کشیم/ درای این مدرسه رو/ رنگی و دل‌باز می‌کشیم/ رو کاغذای بی‌صدا/ ساز می‌کشیم، ساز می‌کشیم...».